

بحث در این بود که آیا عقد القلب برای دخول در اسلام لازم است یا نه و جزء ما یتحقق به الاسلام هست یا نه.

گفتیم مقتضای ادله طائفه دوم این بود که فقط شهادتین لازم است. شهادت به الوهیت و توحید و رسالت. مقتضای اطلاق ادله این است که چیز دیگری لازم نیست.

اما گفته شده است که برای این مطلقات مقیداتی وجود دارد. مسئله یقین و معاد بحث شد. مورد سوم مسئله عقد القلب است. به این بیان که شخص باید در نهاد و ضمیر خودش با خود قرار بگذارد که دین من اسلام است ولو این که یقین هم نداشته باشد اما این بناگذاری باید باشد.

برای اثبات این قید به این روایت شریفه استدلال می شود کرد که در جلسه قبل بیان کردیم:

«255 عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ وَصَفُوا الْحَقَّ وَ عَمِلُوا بِهِ وَ لَمْ يَعْقِدْ قُلُوبُهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ مَا انْتَفَعُوا.» [1]

اگر مردم وصف حق بکنند و بگویند خدا یکی است و پیامبر رسول است و عمل هم بکنند اما قلبشان گره نخورده باشد بر اینکه حق است بهره‌ای نخواهند برد.

مقتضای اطلاق ما انتفعوا این است که نه در دنیا و نه در آخرت انتفاعی نمی برند. بنابراین یکی از انتفاعات که حقن دماء و اموال است برای اینها پیش نمی آید. همچنین مناکحه با مسلمین و ارث بردن و مانند.

اشکال اول:

این روایت از نظر سند مشکل دارد زیرا مشتمل بر ابن سنان است و این عنوان مردد بین عبدالله بن سنان و محمد بن سنان است. شکی در وثاقت و جلالت عبد الله بن سنان وجود ندارد ولی نسبت محمد بن سنان اشکال شدید وجود دارد. وی دارای توثیق و جرح فراوان است و جارحین نیز بزرگانی مانند مرحوم شیخ مفید ره هستند [2] و حتی نسبت کذب صریح به وی داده شده است. بنابر این جرح و تعدیل ایشان با هم تعارض می‌کنند و در نتیجه حال ایشان برای ما مجهول می‌شود و حال ایشان به قدری مشکل است که برخی از بزرگان در طول زمان علمی خود نسبت به ایشان دارای دو قول هستند مانند مرحوم امام ره که در حاشیه عروه محمد بن سنان را تضعیف نموده ولی در بحث بیع وی را توثیق کرده‌اند و مرحوم محقق خویی ره به دلیل تعارض توثیق و جرح، وثاقت ایشان را نمی‌پذیرد و ما نیز مراجعات مکرری در احوال ایشان داشتیم ولی یک راه حل مسلمی برای توثیق وی پیدا نکردیم.

در این جا نمی‌توان مشخص کرد که مقصود از ابن سنان، عبد الله بن سنان است بلکه با مراجعه به کتاب محاسن و ملاحظه کردن روایات قبل و بعد این روایت، انسان ظن پیدا می‌کند که مقصود محمد بن سنان می‌باشد زیرا در روایات قبل و بعد آمده است: «ابیه عن محمد بن سنان» و نیز در کتاب محاسن در مواردی که محمد بن خالد از عبد الله بن

سنان روایت نقل می‌کند با واسطه می‌باشد ولی در مواردی که محمد بن خالد از محمد بن سنان روایت نقل می‌کند بدون واسطه است.

اشکال دوم:

این روایت باید بر انتفاع در آخرت حمل شود نه انتفاع در دنیا یعنی اگر عباد حق را وصف کنند و عمل نیز بنمایند ولی قلبشان بر حق بودن این مطلب گره نخورده باشد، در آخرت بهره ای نخواهند برد اما بهره‌مندی در دنیا را که حقن دماء و احترام اموال و مناکحه و مواردی و امثال این امور باشد، دارا هستند.

وجه این سخن دو امر است:

امر اول:

سیره قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با منافقینی که می‌دانیم عقد قلب نداشتند بر این بوده که همه احکام اسلام را به جهت اظهار شهادتین بر آنان بار می‌فرمودند و این سیره قطعی قرینه می‌شود بر اینکه عدم نفع در این روایت بر عدم نفع اخروی حمل شود زیرا با توجه سیره قطعی بهره‌مندی از امور دنیوی مسلم است.

امر دوم:

روایات طائفه دوم اظهر بلکه نص هستند بر اینکه اگر کسی اظهار شهادتین بنماید ولی عقد قلب نسبت به آنها نداشته باشد انتفاع دنیوی را دارا می‌باشد زیرا این اخبار کثیر می‌باشند و همچنین در مقام حاجت هستند ولی نامی از داشتن عقد قلب برده نشده است و از طرف دیگر این روایت ظاهر است بر اینکه چنین شخصی انتفاع دنیوی را هم ندارد و به جهت حمل ظاهر بر اظهر عدم نفع در این روایت بر عدم نفع اخروی حمل می‌شود.

اشکال سوم:

روایاتی وجود دارد که با توجه به این روایات باید بگوییم این روایات با روایت مورد بحث تعارض و تساقط می‌کنند و در نتیجه اطلاقات طائفه دوم بدون معارض می‌مانند یا اینکه آن روایات قرینه می‌شود بر اینکه معنای عقد القلب موجود در روایت مورد بحث را بر معنای غیر ظاهر حمل کنیم.

روایت اول:

در ذیل آیه شریفه 94 از سوره نساء آمده است:

« 6- فس، تفسیر القمی یا أَبْهَى الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا صَرَّيْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَتَبْتُمَا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَزَلْكَ لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عَرْوَةِ حَبِيرٍ وَ بَعَثَ أَسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فِي حَيْلٍ إِلَى بَعْضِ الْيَهُودِ فِي تَاجِيَةِ قَدَكِ

لِيَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ يُقَالُ لَهُ مِرْدَاسُ بْنُ تَهِيَكٍ الْقَدَكِيُّ فِي بَعْضِ الْقُرَى فَلَمَّا أَحْسَنَ يَحْيَى رَسُولُ اللَّهِ ص جَمَعَ أَهْلَهُ وَ مَالَهُ وَ صَارَ فِي تَاجِيَةِ الْجَبَلِ فَأَقْبَلَ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَمَرَّ بِهِ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ قَطَعَتْهُ وَ قَتَلَهُ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَخْبَرَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص قَتَلْتَ رَجُلًا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا قَالَهَا تَعَوُّدًا مِنَ الْقَتْلِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَلَا شَقِيقَتَ الْغِطَاءِ عَنْ قَلْبِهِ لَا مَا قَالَ يَلِسَانِهِ قِيلَتْ وَ لَا مَا كَانَ فِي نَفْسِهِ عَلِمْتَ فَخَلَفَ أُسَامَةُ بَعْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يُقَانِلُ أَحَدًا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَتَخَلَّفَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي حُرُوبِهِ وَ أَثَرَلَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَايِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» [3]

این روایت دلالت دارد بر اینکه مسائل قلبی و درونی مانند یقین و عقد القلب در اسلام نقش ندارد.

نکته:

کتاب تفسیر علی بن ابراهیم که در بازار وجود دارد این مشکل را دارد که مخلوطی از تفاسیر مختلف است و همه تفسیر از علی بن ابراهیم نیست.

بحمد الله اخيرا مختصر تفسیر علی بن ابراهیم چاپ شده است که تفاوتی دارد. در این کتاب بعد از عبارت «فلما رجع الى رسول الله ص» عبارت «اخبره بذلك» وجود ندارد بلکه آمده است:

«... فلما رجع الى رسول الله ص قال قتلْتُ رجلاً شهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله فانكر رسول الله ذلك فقال يا رسول الله ص إنما قالها تعوذاً من القتل و قد قال المسلمون كلهم فقال رسول الله ص أ فلا شققت الغطاء عن قلبه ...» [4]

عبارت «قد قالها المسلمون» یعنی بقیه نیز تصدیق کردند و این عبارت نشان می‌دهد که برداشت باقی مسلمین نیز بر این بوده که شهادتین وی تعوداً من القتل بوده و واقعیت نداشته است.

روایت دوم:

«سن، المحاسن عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ مَا كَانَ فِي الْقَلْبِ وَ الْإِسْلَامُ مَا كَانَ عَلَيْهِ الْمَتَاكِخُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ تُحَقَّنُ بِهِ الدَّمَاءُ وَ الْإِيمَانُ يَشْرَكَ الْإِسْلَامُ وَ الْإِسْلَامُ لَا يَشْرَكَ الْإِيمَانُ» [5]

تقریب استدلال:

به جهت قاطع شرکت بودن تفصیل به دست آورده می‌شود که ایمان آن چیزی است که در قلب است ولی اسلام نسبت به قلب لا بشرط است.

روایت سوم:

«و أما معنى الإسلام فهو الإقرار بجميع الطاعة الظاهر الحكم و الأداء له فإذا أقر المقر بجميع الطاعة فى الظاهر من غير العقد عليه بالقلوب فقد استحق اسم الإسلام و معناه و

استوجب الولاية الظاهرة و إجازة شهادته و الموارث و صار له ما للمسلمين و عليه ما على المسلمين فهذه صفة الإسلام و فرق ما بين المسلم و المؤمن أن المسلم إنما يكون مؤمنا بأن يكون مطيعا فى الباطن مع ما هو عليه فى الظاهر فإذا فعل ذلك بالظاهر كان مسلما و إذا فعل ذلك بالظاهر و الباطن بخضوع و تقرب بعلم كان مؤمنا فقد يكون العبد مسلما و لا يكون مؤمنا و لا يكون مؤمنا إلا و هو مسلم[6].».

تقريب استدلال:

این روایت مفصل از تحف العقول نقل شده است و ما روایات تحف العقول را مانند روایات نهج البلاغه حجت می‌دانیم زیرا مؤلف از قدمای اصحاب است و وقتی اسناد جزمی بدهد خبر محتمل الحس و الحدس خواهد بود و چنین خبری حجت است و عبارت «من غیر العقد علیه بالقلوب» به این معناست که به آن چه قبول کرده لازم نیست عقد قلب داشته باشد.

این روایات یا با روایت مورد بحث تعارض و تساقط می‌کنند و در این صورت اطلاقات طائفه دوم زنده می‌شود و یا اینکه آن روایت را تخصیص می‌زنند.

اشکال چهارم:

عقد قلبی که ادعا بر لزوم آن شده است غیر از عقد قلب گفته شده در این روایت است زیرا آنچه مدعی می‌گوید: «عقد القلب على انه الحق» نیست بلکه «عقد القلب على انه ديني» است ولی در این روایت عقد قلب بر حق بودن دین اسلام ذکر شده است که این در حقیقت همان ایمان است. عقد قلب بر حق بودن امری، با عقد قلب بر امری داشتن تفاوت دارد مانند اینکه در نماز در شک بین رکعت سوم و چهارم بنا می‌گذاریم بر اینکه رکعت چهارم هستیم در حالی که عقد قلب بر اینکه واقعا رکعت چهارم هستیم وجود ندارد زیرا واقعا نمی‌دانیم چندمین رکعت نماز هستیم.

[1]. المحاسن، ج1، ص: 248 - 249؛ بحار الأنوار، ج65، ص: 281

[2]. جوابات أهل الموصول فى العدد و الرؤية، ص: 20

[3]. بحار الأنوار، ج21، ص: 11 ح 6

[4]. مختصر تفسیر علی بن ابراهیم ص 130

[5]. بحار الأنوار، ج65، ص: 282 ح 37

[6]. بحار الأنوار، ج 65، ص: 277